# 23/9/90

بحث درمورد کلام مرحوم خوئی بود ایشان فرمودند که که اخباری که امر به عرضه ابتدایی روایات بر کتاب میکند این اخبار موارد جمع عرفی را مثل تخصیص و تقیید را شامل نمی شود یکی از بیانات ایشان این بود که تخصیص و تقیید به نظر عرف مخالفت نیست و خاص و مقیِد مخالف عام نیست و مخالف مطلق برای اینکه قرینه ای برای تعیین مراد است، ما می خواستیم این جا بررسی کنیم که آیا واقعا ً این گونه است که خاص و عام مخالف نیستند ابتداءً یک سری موارد نقض را عرض می کنم که ابتداءً به ذهن آدم می رسد که خاص و مقید مخالف تلقی می شود عرفاً شاهدی که الان می شود آورد این است که قانون اساسی در نظام جمهوری اسلامی

که حتماً باید موافق شرع باشد یا عمومی یا اطلاقی از قانون اساسی باشد آنها مخالفت حساب نمی شود، یک عرض دیگری که اگر یک خاصی بیاد یک مجلس شورای اسلامی یک قانونی تصویب کند که مخالف با اطلاق قانون اساسی یا مخالف با شرع باشد که این ها هم مخالف است که شورای نگهبان مخالفت می کند کمتر از نص کتاب نیست که چیزی نیست که دقیقاً مخالف نص کتاب باشد. این یک نقض، به نظر می رسد که این نقض وارد نیست یک نکته ای است در باب مفسِّر که مفسّّر و مفسِّر باید از یک نفر صادر شده باشد یا از شخصی که به منزلۀ یک نفر است و مشکلی که ما در بحث این مطلب داریم این است که نمایندگان مجلس قانون گذاران قانن اساسی یا شرع که نیستند آن ها حق ندارند تفسیر کنند قانون اساسی را و حق ندارند تفسیر کنند قوانین شرع را، چون حق ندارند بنابراین کلامشون نم یتواند مفسِّریت باشد، این قیاس مع الفارق است با قوانین شرعی که هر دو از یک منبع واحد یا به منزلۀ منبع واحد است صادر شده است قیاس مع الفارق است، یک نقض دیگری که ممکن است مطرح بشود این است که شما الان فقهاء گاهی اوقات بحث را در دو کتاب مطرح کرده اند مثلاً همین بحث هایی که ما بحث می کنیم من نام عن الصلاه العشاء که هم در کتاب صوم مطرح می شود و هم در کتاب کفارات که گاهی دیده یم شود که یک سری استثناداتی را فقیه در کتاب صوم ذکر کرده است.من نام عن الصلاه العشاء را مطلق گفته است و در کتاب کفارات قید تعمد ذکر کرده است؛ آیا این دو با هم مخالف هستند؟ در حالی که مخالفینش که به اطلاق و تقیید است ولی یک نکته ای وجود دارد که این هم شاید این نقضی را که دارد قیاس مع الفاق باشد از چند جهت که از بعضی جهات مشابه است که بعد عرض می کنم ولی یک تفاوت هایی بین کلمات فقهاء و بحث ما نحن فیه وجوددارد، یکی این است که در کلامات معمولی تفسیر را این مقدار فاصله نمی دهند که عبارتی که در کتاب کفارات و صوم فاصله بیندازند چون بحث های تقیه و تدرج در بیان احکام را که ملاک تأخیر بیان از زمان خطاب بیان را توچیح می کند یک سری نکاتی وجود دارد مثل همین تدرج برای احکام و تقیه و امثال این ها که معمولاً در مسلک مصنفین نیست لذا در کتاب هایی که تصنیف می کنند این نکات وجود ندارد به خاطر همین اگر استثنائی باشد باید در همان وقت خطاب بیان می کرد البته نظر ما از وقت کتاب این نیست که مستاصل .. باشد ولی کتاب صوم را بیان می کند در همان کتاب یک باب مستقلی برای استثنادات باید ذکر کند نه این که د رکتاب کفارات بگذارد و آنجا موضوع را ذکر کند که د راین صورت می گویند کلامش ناقض است و تناقض دارد.

نکتۀ دیگر این که اگر چند کلام بخواهند هم دیگر را تفسیر کنند شرطش این است که باید از یک مطلب تفسیر کنند کلام هایی که در کتاب یک مصنف وارد می شود مستقیماً از کلام شارع حکایت نمی کند از رای و فتوای مصنف حکایت می کند که این رای و فتوا که ممکن است د ردو زمان مختلف باشد کما این که مثلاً در یک عبارت مرحوم فخر المحققین در یک باب از مکاسب است که مرحوم شیخ در باب اجماع نقل کرده است که فخر المحققین می گوید که ایشان در اوائل کتاب عقائد مطلبی را گفته است د راواخر یک مطلب ضدش را گفته است چرا این مطلب ضدی که گفته چرا آن مطلب اول را تغییر نداده است که بعد ایشان می گویند که این تغییر ندادن فوائدی دارد که اجماع محقق باشد که در بحث اجماع به تناسب مطرح م کند، غرضم این است که ممکن است فتوای در دو باب حاکی از فتوا در دو زمان باشد ما دلیل نداریم که حتماً باید مؤلف فتوایش یکی باشد به خاطر همین از یک شکایت نمی کنند که شاید یکی قرینۀ بر دیگری باشد شرط قرینیت و تفسیر این است که کلام از یک امر واحد محکی شده باشد و محکی عبارت های مصنفین فتوای مصنفین است که ممکن است مختلف باشند بله هر مقدار تغییر فتوا از یک مؤلف سر بزند قرینیت پیدا می کند که از عبارتش غافل بوده است گاهی اوقات ما عبارت یک جلد را قرینۀ یک جلد دیگر قرار می دهیم به این نکته یا آن قیدی که در جای دیگر است نمی تواند مولف بر خلاف آن گفته باشد یا به دلیل این که آن مؤلف کمتر تبدل رای برای او حاصل می شود اما در مؤلفینی که تبدل رأی در موردشان بیشتر اتفاق می افتد و به خصوص قید و قیوداتی که اختلاف ابزار هم در مورد آنها است این جا کلاملاً ممکن است در یک باب کتاب فتوایی را اختیار کرده باشد در باب دیگر کتاب فتوای دیگری را اختیار کرده باشد نمی شود یک قسمت از کتاب را قرینۀ قابل توجهی برای تفسیر قسمت دیگر کتاب قرار داد من یک مقایسۀ این ها با کلام شارع مقایسۀ صحیح نیست البته یک جهت مشترک دارند که بعداً بیان می کنیم. اما اصل خود بحث که آیا خاصی که بر خلاف عام است و مقیّدی که بر خلاف مطلق است عرفاً مخالف تلقی می شود یا نه ؟ این لازم است که یک بحثی را اول صحبت کنیم و آن این است که خاص ها و مقید هایی که ما داریم بعد از وقت عمل به آن عام یا مطلق صادر شده است و تأخیر بیان از وقت خطاب اگر صحیح باشد که خود صحیح است و اشکالی هم ندارد اگر مصحلتی داشته باشد که عقلی هم است، خلف است اصلاً اگر متکلمی می خواهد نمازی با قید و قیودی واجب کند مثلاً نماز با طهارت می خواهد بعد بگوید اقیموا الصلاه که اطلاق دارد د رحالی که منظورش نماز با طهور بوده است این که گفته است اقیموا یک نماز اراده کرده است به خصوص د رجایی که مقیِّد و خاص سال ها بعد از مطلق صادر شده باشد که شاید ده و بیست سال فاصله شده باشد این ها را چگونه می شود توجیح کرد؛ یک توجیح که معمولاً آقایان می کنند می گویند تاخیر بیان از وقت حاجت لزوم ذاتی عقلی نیست که مثل اجتماع تناقض باشد ممکن است مصلحت اقتضاء کند که تاخیر بیان از وقت حاجت باشد این بیان به این مقدار کافی برای رفع اشکال نیست و ما عرض کردیم مشکل عقلی دارد و آن این است که اگر شارع مطلوبش و مرادش مطلق نیست القاء مطلق القاء مخاطب در مفسده نمی تواند شارع ارادۀ خاص کرده باشد اراد ۀمقید کرده باشد و لفظی که دالّ بر مطلق یا عام است بیان کرده باشد این مشکل را حل نمی کند در واقع یک ضمیمه ای این پاسخ دارد که این است که می گویند عام و مطلق در مقام بیان حکم ظاهری بوده است نسبت به این مطلقا ها فرض کنید که نماز از باب مثال اوائل به نحو مطلق واجب بوده است بعد از گذشتن ده سال نماز مع الطهور واجب شده باشد این م یخواهم بگویم که حکم ظاهری ما در آن ده سال نماز خواندن مطلق چه با طهور و چه بدون طهور و بعد از ده سال می فهیم که نماز بدون طهور وجودندارد این مطلب با نسخ خیلی تفاوت ندارد یعنی روحاً نزدیک به نسخ است تفاوتش فقط در دو جا ظاهر می شود یکی کسی که عالم به تقییدات است کسی که همان موقع که عام هم صادر شده بود یا مطلقی صادر شده بوده می دانسته که این عام خاصی دارد یا این مطلق مقیدی دارد این جا وظیفۀ او عمل بر طبق خاص و مقید بوده است؛ نکتۀ دیگر انی که بنابر عدم اجزاء در حکم ظاهری که باید نماز هایی که خوانده است را قضاء کند که علی القاعده هم نباید کافی باشد، من به نظرم این جمعی که مشهور فرموده اند حالا با صرف نظر از این که خیلی با نسخ فرق ندارد و این که آقایان نسخ را بعید را دانسته اند و این وجه را بعید ندانسته اند و تفاوت آن چنانی با نسخ ندارد خارجاً هم مستبعد است که همۀ نماز هایی که خوانده اند را باید اعاده بکنند شاید بگوئیم غالباً مخالف سیرۀ متشرعه است مجزی نبودن اعمالی که مردم انجام داده است که حج هایی که انجام داده اند بگوئیم باطل بوده است حتی حج های پدرانشان هم باطل بوده است وقتی حج های پدرانشان باطل بوده باید به نیابت حج به جا بیاورند و نماز هایی که خوانده اند چون پسر واجب است نماز هایی که از پدر و لو من غیر تعمدٍ ترک شده باید دوباره به جا بیاورد این حرف اصلاً مطرح نبوده است در حالی که این حکم ظاهری است این حرف ها را به همراه دارد، و اگر شما این را هم بگوید که شارع این جا اجماع را جعل کرده است.

بحث این است که اگر ما برای حکم ظاهری اجزاء قائل شدیم و حکم واقعی را عمل نکردیم و لو به جهل، می شود همان حکم واقعی ........... فقط این در حق عالم به نقیبات درست است که حالا شما می خواهید اسمش را بگذارید حکم ظاهری یا واقعی تفاوت آن چنینی وجود ندارد بله ملاکات واقعیّه وجود دارد ولی ملاکاتی که سبب جعل یک حکمی درمقام باعثیت و زاجریت هست ندارد، اگر بحث عدم اجزاء آن ثمرۀ بسیار مهمی بود ولی اگر این بحث را بریدید دیگر چه تفاوت جدی است لذا حاج آقا می فرمودند که این که نقص آقایان